

## تنبیه بدنی

قدغن الابختکی- کتک در کلاس تربیت معلم- خوش باوری و تقلید از ینگه دنیا- مربیان انسان دوست و «کوکلس کلان» و تبعیض نژادی و «گلدواتر»- دستی در بند «پاچه» و پایی در گرو «چاچا» به این شرط ها تنبیه بدنی مفید هم هست- جاسوسان ناظم- و بعض حرف های دیگر.

همیشه تو گوش معلم می خوانند که : تنبیه بدنی قدغن!

بر منکرش لعنت. من هم می گویم قدغن! اما چطور؟ برای چه کسانی؟ برای کدام محیط ها؟ به وسیله ی کدام معلم های حرف شنو؟ به جای تنبیه بدنی چه می گذارید؟ پس از کدام مطالعه و بررسی و تشخیص؟

بخش نامه های زیادی داریم در قدغن صدرصد کردن تنبیه بدنی در مدرسه ها. از وزارت، از مرکز استان و از شهرستان ها و مرکز بخش ها. در دانش سراها و محیط های تربیت معلم هم این حرف هست. سال ها پیش که در دانش سرا مشق معلمی می کردم، می گفتند که آموزش و پرورش نوین تنبیه بدنی را قدغن می کند. چرا که تنبیه بدنی شخصیت کودک را می کشد و او را عاصی می کند و او را به درس و مشق بدبین می کند و او را فردی فلان و

بهمان بار می آورد. اقتضای آموزش و پرورش نوین این است که با بچه به زبان خوش و شیرین رفتار بکنید و او را هرگز کتک نزنید.

ناگفته نماند که در همان دانش سرا ما را کتک می زدند و اغلب نمی توانستند با ما به «زبان خوش و شیرین» رفتار کنند. چرایش را بعد توضیح خواهم داد. مختصر بگویم که تمام مربیان دانش سرایی من- شاید غیر از یکی دو نفر- با این تحفه ی نطنز آموزش و پرورش نوین تنها در برنامه های درسی، بخش نامه های وزارتی و ترجمه ی فارسی کتاب های آمریکایی آشنا شده بودند و خود هیچ گونه تجربه نداشتند.

هیچ یادم نمی رود. یک روز دبیر به ما گفت: فرض کنیم که یکی از بچه ها پا شد و نشست روی تخت. شما چکار می کنید که بچه سرچایش بنشیند؟ هم کلاسی زود گفت: می خوابانم بیخ گوشش. خنده ها که فروکش کرد، دبیر گفت: نه، هرگز نباید این کار را بکنید. هم کلاس گفت پس شما چکار می کنید؟ دبیر گفت: به زبان خوش و شیرین می گویم که پسر جان بنشین سرجات. هم کلاس گفت: بلکه ننشست. دبیر گفت: دوباره می گویم که پسر جان آخر خوب نیست روی تخت بنشینی. بنشین سرجات خواهش می کنم. هم کلاس گفت: اگر باز هم ننشست؟ دبیر گفت: این دفعه می آیم می نشینم روی تخت و بهش می گویم آخر پسر جان این کار بد است. آدم باید مثل من روی تخت بنشیند و گوش کند به درس. ببین دوستانت چه خوب نشسته اند و گوش می کنند. هم کلاس گفت: اگر باز هم ننشست همان روی تخت؟ دبیر کلافه شد و داد زد: می خوابانم بیخ گوشش. و کلاس به هم خورد.

این را می گویند دست از دور بر آتش داشتن و فتوا صادر کردن. گذاشتن روش تازه به روش کهنه و ریشه داری به همین سادگی ها که آقایان باور

کرده اند نیست. نخست باید دانست که این «آموزش و پرورش نوین» و «ممنوع بودن تربیت بدنی» ارمغان نفوذ طرز تربیت و آموزش آمریکایی است در ایران. بی آن که پیش از وقت تحقیق و بررسی شود که قدغن کردن تنبیه بدنی چه زیان و فایده ای می تواند داشته باشد.

به تقلید ینگه دنیایی ها «اداره ی آموزش سمعی و بصری» راه می اندازیم و هیاهو بر پا می کنیم و فایده ای هم نمی رساتیم. تنها چیزی که در این سال ها معلمی ام از این اداره دیده ام آوردن و نمایش دادن سه چهار حلقه فیلم سینمایی است که یکی دو تای آن ها مدرسه های آمریکایی را نشان می داد و طرز کار و ورزش دانش آموزان را؛ و دو سه تای دیگر از فعالیت ها و جان فشانی های شبانه روزی و روزافزون مأموران «سازمان برنامه» خودمان سخن می گفت. چند تا حرف هم در کتاب های دانش سرایی به خورد من داده بودند که هر چیز خوب است از راه سمعی و بصری یاد داده شود.

تنها وسیله برای آموزش سمعی و بصری که من سال گذشته در اختیار داشتم چند تا قرقره، بادام و گردو بود که شاگردان برایم آورده بودند و من به وسیله ی آن ها حساب و جمع و تفریق یادشان می دادم. حتی در مدرسه ی من یک گره ی جغرافیایی کوچک و یک نقشه نبود. از اداره ی بخش تقاضای یک کره کردم. جواب شنیدم که اعتبار ندارد.

جا دارد در این مقاله به این نکته هم بپردازم که آمریکا خود با این همه مریبی دل سوز و انسان دوست و روش های تربیتی مبنی بر آزادی و هم زیستی چه دسته گلی بر سر ملت خود زده و به کجا رسیده است که ما می خواهیم برسیم. آیا این ملت همان مریبی ها و روان شناسان خوش بین نیست که هنوز چشم دیدن سیاهان را ندارد و «لینچ» را حق مشروع خود

می داند و سازمان های مخوف طرف دار تبعیض نژادی راه می اندازد؟ هنوز سازمان وحشتناک «کوکلس کلان» با هزاران عضو سفید پوست و آمریکایی خود لرزه بر تن سیاه تحقیر شده می اندازد و به این هم بس نمی کند و دامنه ی تهدیدش را به سراسر دنیا می کشاند. یک روز در روزنامه ها می خوانیم که سازمان مخوف «کوکلس کلان» فلان نماینده ی مجلس هند را تهدید به صلیب شدن کرده که چرا به طرف داری سیاهان سخن گفته و روز دیگر می خوانیم که...

آیا این ملت همان مربی ها و روان شناسان خوش بین و سطحی فکر نیست که «گلدواتر»ها می آورد با آن خوی درندگان جنگلی و جنگ طلبانه و جاه طلب؟

آیا این ملت همان مربی ها و روان شناسان خوش بین و «نزدیک بین» نیست که نمی فهمد که همه ی مردم دنیا حق زندگی دارند؟

باید دانست که با تصویب چند لایحه و اعطای حقوق به سیاهان کاری از پیش نمی رود. ملت باید تربیت شود. ملت باید این حقوق را به سیاهان بدهد و در کنار خود جا برای آن ها باز کند، نه مجلس بنا به اقتضای سیاستش.

حضرات- مترجمان و نویسندگان تربیتی! می بینید ما چشم بسته و چهار اسبه به کجا می تازیم؟ که یک مشت- جوان گیج و گول و «جهان در گذراستی» بار آوریم که دستی در بند «پاچه» داشته باشند و پایی در گرو «چاچا». رونوشت را مطابق اصل می کنیم که هرگز به صرافت چیزی نیفتد مگر «پاچه» و «چاچا».

از مطلب کمی دور افتادم.

نباید پنداشت که وقتی بخش نامه ها تنبیه بدنی را قدغن کرد، معلم ها هم حرف شنوی می کنند. بخش نامه که به مدرسه رسید، مدیر یا رئیس به امضای یک معلم ها و ناظم می رساند. بعد آن را می گذارد لای پوشه و کارتن مخصوص این گونه حرف ها. کنار بخش نامه های پیشی- و فراموش می شود. نهایتش این است که در شورای مدرسه از «آقایان» و «خانم ها» خواهش کند که خود مستقیم تنبیه نکند و اگر دانش آموزی شلوغی کرد یا درس! را خوب پس نداد او را پیش آقای ناظم بفرستند تا او حسابش را برسد. ناظم هم ترکه ای دارد که همیشه با خود سر صف می برد تا دعوا کنندگان، غایبان، فحش دهندگان و کارهای بد کنندگان را با آن بزند. مدیر به ناظم و معلم ها به ید دیگر توصیه می کنند که طوری کتک بزنید که اثر ترکه و سیلی روی پوست نماند و خطری نداشته باشد. مثلاً سیلی و زدن چوب بر سر خطرناک است. شنیده اند و در بخش نامه ها هم خوانده اند که مثلاً در فلان قصبه بهمان معلم بحث برگشته زده و شاگرد همان جا خورده زمین و نفس کشیدن یادش رفته و معلم را اخراج کرده اند یا کشاده اند به دادگاه اداری.

اگر هم زد و بازرسی به مدرسه آمد- البته خارج از نوبت- چوب و ترکه زیر اشکاف و زیر میز پنهان می شود و بازرس هم بزرگواری می کند و خود را به بی خبری می زند و چاییش را می خورد و سری هم به یکی دو کلاس می زند و می آید فرمول همیشگی اش را در دفتر بازرسی می نویسد و می رود چنان که پیش از این گفته شد.

تا آن جا که من دیده ام، خبر دارم و از همکارانم شنیده ام در دبیرستان ها و دبستان ها کتک و تنبیه بدنی با شدت و ضعف حکم فرماست. بیشتر معلم ها و مربیان بر این عقیده هستند که کتک از بهشت آمده و تا نباشد چوب تر، فرمان

نبرد گاو و خر. این عقیده را هم از معلمان پیش خود کسب کرده اند. شاید هم تلافی کتک ها و توسری هایی را در که در کودکی خورده اند سر شاگردان خود در می آورند. وقت کتک زدن آن قدر عصبانی و تندخو می شوند که گویی راستی انتقام می گیرند. خیلی به چشم دیده ام که ناظم با ترکه در دست هجوم برده طرف شاگرد فریاد کشیده و شاگرد شاش کرده به تنبانش.

چرا چنین است؟ چرا این همه بخش نامه ی تهدیدآمیز و آن همه پند و اندرز کلاس تربیت معلم کارگر نمی شود؟ یک علت دارد: تنبیه بدنی الابختکی و بی مطالعه و بررسی قدغن شده است و نحوه ی آن طوری است که معلم ها را سر لج می آورد. لحن بخش نامه ها در هر موضوعی همیشه تحکم آمیز و اغلب موهن است. بخش نامه و نامه های اداری پر است از این عبارت ها و کلمه ها: مقتضی است، اشعار می دارد، متخلفین طبق مقررات مجازات می شوند. باید، لازم است، مقتضیات اداری چنین ایجاب می کند و ... گویی این ها خود نمی توانند با لحنی ملایم و احترام آمیز به معلم ها خطاب کنند.

در بخش نامه ها هرگونه تنبیه بدنی سخت قدغن شده است و متخلفان را تهدید به «رفتار طبق مقررات» کرده اند. بعض پدران هم به دستاویز چنین چیزها بارها سر معلم آمده اند و دعوا راه انداخته اند که کسی حق ندارد دست روی فرزند او بلند کند و الا اله و بله می کند. این هم هست که عده ی زیادی از معلم ها- یا دست کم صدی نود معلم هایی که من می شناسم- تلافی بگو مگوهاشان با بقال و قصاب و زن و مادرزن را سر شاگردان در می آورند. بعضی از آن ها برای این کتک می زنند که بچه ها ازشان بترسند و سروصدا نکنند و چیزی نپرسند تا آن ها بتوانند «رنگین نامه» شان را بخوانند و درس

امتحان متفرقه ی آخر سال و پلی کپی دانشکده را خوب ازبر کنند. این دسته معلم ها تکلیف زیادی هم معین می کنند. مثلاً یک دفعه می بینی که گفته اند فلان درس را پانزده بار رونویسی کنید. این تکلیف بی جا و بی فایده وقت شاگرد را می گیرد و جای پرس و جو نمی گذارد و معلم کلی وقت بیکار پیدا می کند.

در روستاها و قصبه ها معلم های بومی حساب و کتاب ملک و خرید و فروششان را در مدرسه می رسند و در آن جا حتی معامله ی مغز بادام و برگه می کنند.

آیا راستی راستی تنبیه بدنی در مدرسه های ایران زیان بخش است؟ آیا می شود یک دفعه با صدور چند بخش نامه ی آمرانه آن را ریشه کن کرد؟ به نظرم این کار عملی نیست. چرا؟ خود مطلبی است که پیش از این بدان پرداختم و باز می پردازم.

مجبورم یادآوری کنم که محیط های تربیتی درجه اول تهران و طرز تربیت شاگردان آن ها را با تمام محیط ها و شاگردان ایران یکی نگیرند. شاگرد کلاس چهارمی را در نظر بگیرید در دهی مثل آن هایی که وصفش در مقاله اول گذشت. وی از وقتی زبان باز کرده و حرف زده و حرف فهمیده و چیز یادش مانده، یاد دارد که دده اش ننه اش را کتک زده. او را دم فحش گرفته، با دگنگ افتاده به جاتش. خود او، خواهران و بردارانش را کتک زده. به همه شان بد و بی راه گفته. تمام مردهای ده را این طوری دیده است. رفته سر کوچه قاب بازی کند، پدره سر رسیده و کتکش زده. رفته تو خانه زیر کرسی خوابیده و پاش خورده قابلمه سرنگون شده. مادرش سر رسیده و کتکش زده. رفته با کتاب های برادر بزرگش ور رفته، او سر رسیده و کتکش زده، خودش

برادر کوچکش را کتک زده. هر جا پا داده با بچه های کوچه کتک کاری کرده. سنگ ها را دنبال کرده و سنگ شان انداخته است. بعد گذارش به مدرسه افتاده است. نخستین روز با یکی دعواش شده و کتک خورده. فرداش درس حاضر نکرده و کتک خورده. پس فردا دیر آمده و کتک خورده. پس پس فردا به پای معلم بلند نشده و کتک خورده. در خانه کتک خورده. در مدرسه کتک خورده. و رسیده به کلاس چهارم. حالا یک بخش نامه شرف صدور می یابد که: آهای معلم، تنبیه بدنی قدغن!

این بخش نامه را آسانتر از هر کلاس در اول دبستان می شود به کار بست که شاگردان هنوز کتک مدرسه را نچشیده اند و عادت نکرده اند. حقیر طی سال ها تدریس در کلاس اول دبستان به این نتیجه رسیده است که حتی در این کلاس هم نمی شود یک باره تنبیه بدنی را کنار گذاشت. سال گذشته شاگردی زیر دست داشتم که از یک ده دیگر پا می شد و می آمد به مدرسه ی من. پدرش مرده بود. با برادرش و مادرش زندگی می کرد. برادرش چهار سالی بزرگ تر از او بود. اما حسابی نسبت به برادر کوچک جای پدر را گرفته بود. به خانه اش که رفته بودم مادرش از دست برادر بزرگ شکایت می کرد. می گفت که روزگار برادر کوچک را سیاه کرده. همیشه کتکش می زند که چرا رفتی تو کوچه؟ چرا به درس و مشقت نمی رسی؟ چرا...؟ برادر کوچک از ترس برادر بزرگ تو خانه نای جنب خوردن نداشت. مظلوم و معصوم نشسته بود زیر کرسی و خرف هم نمی زد.

فکر می کنید رفتار چنین شاگردی در کلاس و مدرسه چگونه می شود؟ از دو حال خارج نیست:

۱- اگر معلم خشن و کم حوصله ای داشته باشد که همیشه سرکوفت و کتکش بزند، یا از مدرسه متنفر و فراری می شود و یا رفتاری نظیر آن چه که در خانه داشته پیش می گیرد. مظلوم و توسری خور می آید به مدرسه و با بی میلی و بی تفاوتی چیزهایی می خواند و می گذرد. عقده ها هم در دلش می ماند تا وقتی که فرصت بیابد.

۲- اگر معلمی داشته باشد که تنبیه بدنی را به کلی کنار گذارد، در مدرسه شمر هم جلو دارش نمی شود. همه را کتک می زند. زود زود دعوا راه می اندازد بی علت معلوم سروصدا برپا می کند و روی تخت ها راه می رود. روزی پنج شش تکه گچ مصرف می کند و معلم را به تنگ می آورد. به درس و مشق هم خوب نمی رسد. سکوت و خمود ناشی از محدودیت خانه را آزادی مدرسه تبدیل به هرج و مرج می کند.

عاقلانه ترین راه رفتار با چنین شاگردی ترکیب این دو تاست محبت و آزادی همراه با چوب و کتک و خشونت گاه گاهی، به جا و مصلحتی.

از تمام حرف هایم چنین نتیجه می گیرم: قدغن کردن تنبیه بدنی در تمام مدرسه ها یکسان و به کلی، اشتباه است. نمی شود همه را با یک چوب زد. امکان و اقتضای محلی و وضع و رفتار محیط خانوادگی هم باید در نظر گرفته شود. (در این جا فرض شده است که امکان خبر یافتن از وضع خانوادگی شاگرد برای معلم موجود است. اگرچه خیلی وقت ها موجود نیست.) تنبیه بدنی خود هدف نیست، وسیله است. خشم و خشونت باید ظاهری باشد و بر خواست و هدف معلم تسلط نیابد. نیز شاگرد باید کاملاً بداند که چرا کتک می خورد و اگر گناهکار است خود به گنااهش واقف باشد. پدران و مادران هم متوجه موضوع باشند.

به این طرز و شرط ها تنبیه بدنی زیان ندارد و مفید هم هست. البته باید کم کم از شدت آن کاست تا به صفر برسد.

اگر شاگرد به ترتیبی که گفتم، تربیت یابد و سال به سال بالا بیاید، می تواند در دوره دبیرستان- حتی پیش از آن- تنبیه بدنی را درباره ی او قدغن کرد. اصلاً محلی برای کتک زدنش نمی توان یافت. اما اگر کسی بیاورد و یک دفعه در کلاس مثلاً هشتم روش پیشنهادی کتاب های آمریکایی را پیش گیرد، وای بر حال و روزش! من خود یک بار در چنین محمصه ای گیر کرده ام. مثلاً می خواستم آزمایشی کرده باشم. پیه هرگونه سروصدا و هرج و مرج در کلاس را هم به تن مالیدم. کلاس هفتم بود. نتیجه این شد که یک دفعه غافل از همه جا دیدم کفیل دبیرستان ناظم را مأمور کرده که از پنجره کلاس مرا زیر نظر بگیرد و ناظم هم جاسوسی از خود در کلاس تعیین کرده که نام شاگردان پر سروصدا را به او گزارش دهد تا او به حسابشان حساسی رسیدگی کند. با این طرز فکرها آدم چگونه سر کند؟ همین فشار و سخت گیری ناظم، کفیل و دیگر معلمان یک علت سروصدا و هرج و مرج کلاس من بود. شاگردان در سن های بلوغ بودند و محتاج جنب و جوش و جر و بحث. طغیان و سرکشی و اعتراضی از هر چه لذت بخش تر. نه جلسه های سخنرانی داشتند که خودی بنمایاند، نه ورزش درست و حسابی. هیچ چیز نبود. تنها روزنه برای ارضای این میل ها سرکوفته کلاس هایی بود که در آن می توانستند به معلم جواب رد بدهند، او را متوجه اشتباه هاتش کنند، دیر آمدنش را متذکر شوند، اگر میلشان کشید به پاش برخیزند، معلم از دیر آمدنش عذر بخواهد و کارهایی مثل این ها.

حالا شما دبیرستانی را در نظر بگیرید که دبیرانی از خود راضی در آن تدریس می کنند. شاگردان را «آقی الاغ ماده» خطاب می کنند، از مشتمت و لگد و ترکه مضایقه نمی کنند. همه خود را با سوادتر از دیگران می دانند چرا که در دوران تحصیل همیشه شاگرد اول بوده اند، مطالعاتشان هم محدود باشد. به چند تا کتاب کلاسی و عقیده داشته باشند که از فلان جایی ها آدم در نمی آید، و یک دفعه دبیر زودباور و علاقه مندی بیاید و در همین دبیرستان روش دیگری پیش گیرد آن طور که گفتیم. وضع چه خواهد شد؟ حال و کار خیلی دبیرستان ها این طور است.

دوستی آموزگار برایم تعریف می کرد که وقتی با شاگردان احوال پرسی می کند و دست می دهد، مدیر دبستان رنگ از رخس می پرد و به او تذکر می دهد که آخر فلانی این کارها چیست. چرا به شاگردان این همه رو می دهی. حرف در می آورند. روشن باز می شود و نمی شود جلوشان را گرفت.

صادقانه عقیده دارم که خیلی از معلم ها اصلاح پذیر نیستند. جمعشان کرد و ریخت تو بحر خزر تا از دستشان خلاص شد. با نصب و عزل یکی دو بالا دست و زیر دست و اخراج چند معلم هم کار از پیش نمی رود. فکرهای عمیق و طرح های عمیق تر لازم است. با تعمیر پلکان ها، نو کردن چلچراغ سقف اتاق ها، خراشیدن چرک و لکه ی دیوار و کارهایی مثل این ها شکستگی ساختمان از میان نمی رود. تازه این تعمیر و تغییر هم به دست همان هایی باشد که کلنگ به دست گرفته اند و سقف را سوراخ کرده اند و باران را تو ول داده اند و ساختمان شکسته است.

همان رئیس هایی که هر کدام فرهنگ یک حوزه را به لجن کشیده، روزی می بینی که جمع شده اند در یک جا و با گرفتن حق فوق العاده های کلان و

خورد و خوراک مجانی مثلاً سمینار تشکیل داده اند ببینند که چرا فرهنگ پیشرفت نمی کند. همان رئیس هایی که وصفشان در پیش از این گذشت. آن که امروز در این جا ناشایست گفته می شود و نمی تواند کارش را خوب انجام دهد، فردا در مرکز صاحب شغل حساس تری می شود و به صاحب کار دیروزی اش امر و نهی می کند و مثلاً راهنمایی اش می کند و بخش نامه صادر می کند. قضیه ی رطب و رطب خورد را که می دانید؟

### بیت

چه گویم که ناگفتم بهتر است  
زبان در دهان پاسبان سر است

منبع: انتشارات صدای معاصر- تهران- چاپ دوم ۱۳۷۹

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶